

رفتار سیاسی فقهای دوره میانه

□ دکتر یعقوبعلی برجی

مقاله حاضر به بررسی رفتار سیاسی فقیهان در دو دوره «از آغاز غیبت کبرا تا روی کار آمدن ایلخانان مغول» و «عصر ایلخانان مغول» می‌پردازد.

دوره اول، آغاز غیبت کبرا تا روی کار آمدن ایلخانان مغول

در این دوره، خلافت عباسی دچار ضعف و سستی شده و امپراتوری بزرگ اسلامی از هم گسیخته است و فرصتی برای پیدایی حکومت‌های شیعی در گوشه و کنار سرزمین‌های اسلامی فراهم شده است. آل بویه در بخشی‌هایی از ایران قدرت یافت و به تدریج دامنه اقتدار خود را تا بغداد گسترده، حمدانیان در موصل و شام، فاطمیان در مصر، علویان در مناطق شمالی ایران، اشراف حسنی در مکه و مدینه به حکومت دست یافتند و برای پیشرفت آیین تشیع فرصتی تاریخی فراهم آمد و دانشمندان بزرگی مانند شیخ مفید، سید مرتضی، سید رضی و شیخ طوسی با استفاده از موقعیت ممتازی که نزد آل بویه داشتند به ترویج و تبلیغ شیعه پرداختند. در همین دوره، فقه اجتهادی پایه‌گذاری شد و بحث‌های مربوط به قلمرو اختیارات فقیه در لابه‌لای کتاب‌های فقهی رواج شایانی یافت و عالمانی چون سید مرتضی و سید رضی با پذیرش امارت از سوی حاکمان جور، به اعمال ولایت نیز پرداختند. در این جا ابتدا نام چند تن از این بزرگان و مناصبی که پذیرفتند را ذکر می‌کنیم، سپس به مبنای فقهی رفتار سیاسی فقیهان این دوره خواهیم پرداخت.

۱. ابواحمد حسین بن موسی (طاهر ذوالمنقب): ابو احمد حسین بن موسی ملقب به طاهر اوحد ذوالمنقب، پدر سید رضی یکی از فقیهان این دوره است که از فرصت به دست آمده در دولت شیعی آل بویه استفاده کرده و در عرصه عمل نیز در حد توانش اعمال ولایت کرد. ثعالبی می‌نویسد:

ابواحمد (پدر سید رضی) مدت‌ها منصب نقابت و رسیدگی به حال سادات دودمان ابوطالب و

نیز مناصب نظارت دیوان مظالم و سرپرستی حجاج و زایران خانه خدا را به عهده داشت؛ سپس در سال ۳۸۰ هجری تمامی این مناصب را به فرزندش سیدرضی محول کرد. سید رضی نیز در این باره قصیده‌ای سرود و به پدرش تهنیت گفت و از وی قدردانی کرد.^۱

۲. سیدرضی: سیدرضی از جمله فقیهانی است که ولایت و زعامت سیاسی جامعه اسلامی را حق مسلم خود می‌دانست و حاکمان وقت را جائز قلمداد می‌کرد و برای استیفای این حق مانند پدر خویش، قسمتی از مناصب سیاسی و دولتی را از طرف امرای آل بویه به عهده گرفت؛ این مناصب عبارتند از نقابت، امارت حاج، ریاست دیوان مظالم و... که هر یک را به اختصار شرح می‌دهیم.

نقابت

ماوردی، هم عصر سیدرضی، درباره منصب نقابت می‌نویسد:

نقیب باید در میان کلیه علویان عصر پنج کار را انجام دهد:

۱ - هرگاه میان سادات و علویان نزاعی در گرفت، شخص نقیب که سرپرست رسمی و رئیس

قانونی آنهاست، باید فصل خصومت کند و حکم او نافذ است؛

۲ - اموال و دارایی یتیمان سادات و علویان باید تحت سرپرستی نقیب باشد و فقط اوست که باید به آن رسیدگی کند؛

۳ - اجرای حدود و احکام الهی درباره سادات که گناهی مرتکب می‌شوند به عهده نقیب است؛

۴ - باید دختران و زنان بی‌سرپرست آنان را شوهر دهد و به کار آنان رسیدگی کند؛

۵ - مراقبت از دیوانگان آنان و کسانی که نیاز به سرپرست دارند...؛

نقیب می‌باید دانشمندی مجتهد باشد تا حکم او صحیح و قضاوتش نافذ باشد.^۲

سید رضی در سال ۳۸۰ هجری در ۲۱ سالگی به منصب نقابت از طرف بهاء الدوله دیلمی نایل شد و تا موقعی که القادر بالله او را عزل کرد عهده‌دار این منصب بود. وی در سال ۴۰۳ هجری به مقام نقیب النقبایی سراسر دنیای اسلام که در قلمرو بنی عباس بود نایل گردید.^۳ علامه امینی می‌نویسد:

سپس در شانزدهم محرم سال ۴۰۳ به سرپرستی امور طالبیان در تمام قلمرو اسلامی

منصوب شد و نقیب النقبای خوانده شد. گفته شده غیر از حضرت رضا علیه السلام که ولایت عهدی

مأمون را داشت کسی از علویان به این مقام نایل نگشت.^۴

سپس ادامه می‌دهد:

آن‌گاه سمت خلافت بر حرمین شریفین (مکه و مدینه) نیز بر مناصب وی افزوده شد.^۵

ولایت بر دیوان مظالم

دیوان مظالم، دیوانی بود که برای دادخواهی مظلومان، رسیدگی به تعدی و تجاوز والیان، عمال، کاتبان دیوان‌ها، برگرداندن اموال غصب شده به صاحبانشان، رسیدگی به موقوفات، محاکمه و رسیدگی به جرم افرادی که قاضیان معمولی توانایی محاکمه آنان را ندارند، نظارت بر امور حسبه که ناظران معمولی از نظارت بر آنها عاجزند، نظارت بر رعایت و اجرای نمازهای عبادی سیاسی مانند جمعه، اعیاد، حج و جهاد^۶ تشکیل می‌شد. به لحاظ اهمیت دیوان مظالم، ولایت و نظارت بر دیوان مظالم به کسانی واگذار می‌شد که دارای شرایط ویژه‌ای باشند. ماوردی در این باره می‌نویسد:

من شرط الناظر فیها أن یکون جلیل القدر، نافذ الأمر عظیم الهیبه، ظاهر العفّه، قلیل الطمع، کثیر الورع، لانه یتحتاج فی نظره إلى سطوة الحماة و تثبت القضاة فاحتاج إلى الجمع بین صفتی الفریقین... و إنما یصح هذا فیمن یجوز أن یتخار لولاية العهد أو لوزارة التفویض أو لإمارة الأقالیم...^۷

ریاست و نظارت بر دیوان مظالم یکی دیگر از مناصب مهمی بود که سیدرضی آن را به عهده داشت و به این کار مهم نیز رسیدگی می‌کرد.^۸

ولایت بر حج

از منصب‌های بزرگ در عصر میانه، منصب ولایت حج بود. ماوردی ولایت بر حج را به دو مرحله تقسیم می‌کند: مرحله اول، قبل از رسیدن به مکه و مرحله دوم، پس از رسیدن به مکه. وی بر این باور است که در مرحله اول، ده وظیفه به عهده امیر حاج است که عبارتند از:

- ۱ - کنترل کاروان‌های حج و جمع آوری آنان و ممانعت از پراکندگی کاروان؛
- ۲ - مشخص کردن راه حرکت هر کاروان؛
- ۳ - رعایت حال عاجزان و ضعیفان کاروان‌ها؛
- ۴ - انتخاب بهترین راه‌ها برای حرکت کاروان‌ها؛
- ۵ - آب رسانی به کاروان در صورتی که با کمبود آب رو به رو شوند؛
- ۶ - حفظ امنیت کاروان‌ها در منازل بین راه؛
- ۷ - باز کردن راه‌ها و برداشتن موانع؛
- ۸ - اصلاح نزاع‌ها و دعواهایی که در میان اعضای کاروان یا کاروان‌ها با یکدیگر به وجود می‌آید؛
- ۹ - مجازات متجاوزان و اجرای حد و تعزیر در مورد آنان؛

۱۰ - ملاحظه زمان حرکت، تا کاروان‌ها به موقع به انجام مناسک و مشاعر برسند. در مرحله دوم، کلیه اعمال و مناسک حج، خروج به مشاعر، ترتیب انجام مناسک، امامت بر حاج و... به عهده امیر الحاج است. سید رضی منصب بزرگ ولایت بر حج را در سال ۳۸۰ هجری در ۲۱ سالگی با تصویب سلطان دیلمی و اجازه خلیفه وقت از پدر بزرگوارش تحویل گرفت.^۹

مدعی خلافت

بعضی از بزرگان بر این باورند که از اسفار سید رضی و بعضی قراین و شواهد دیگر استفاده می‌شود که سید رضی در صدد بوده که خلافت اسلامی را که حق مسلم خود می‌دانسته در صورت مساعد بودن شرایط تصاحب کند.^{۱۰} احمد بن داود حسنی می‌نویسد: سید رضی خود را مهبیای خلافت می‌کرد. ابواسحاق صابی هم او را تشویق به این امر می‌نمود و می‌پنداشت که طالع وی دال بر آن است. در بعضی کتب دیده‌ام که نوشته‌اند رضی زیدی مذهب بوده، چون خود را از سایر افراد قریش سزاوارتر به امامت و خلافت اسلامی می‌دید، ولی به گمان من این نسبت از آن جا ناشی شده که رضی این معنا را در بعضی از اشعارش بازگو کرده است، مانند:

هذا أمير المؤمنين محمد طابت اروثیه و طاب المحتد
أوما كفاك بان امك فاطم و اباك جبدره و جدك احمد

و سایر اشعارش نیز مشحون به این مطلب است، چنان که به القادر بالله خلیفه عباسی می‌گوید: هنگام مفاخرت فرقی بین من و تو نیست جز خلافت که تو امروز طوق آن را به گردن داری و من ندارم، و القادر هم گفت: آری علی رغم شریف.^{۱۱}

۳. سید مرتضی: سید مرتضی یکی دیگر از فقیهان است که موقعیت ممتازی در نزد امراء، وزیران و حتی خلفای عباسی داشت و تعدادی از تألیفات خود را به تقاضای آنان و به عنوان دستور العملی برای حاکمان نوشته است؛ از آن جمله کتاب ارزشمند *الاتصار* است که به تقاضای وزیر عمیدالدوله نوشت. وی در مقدمه کتاب می‌نویسد:

أما بعد، فإني ممثّل ما رسمته الحضرة السامية القدريّة العميدية - أدام الله سلطانها و أعلا
أبدأ شأنها و مكانها - من بيان المسائل الفقهية...^{۱۲}

همچنین درباره انگیزه‌اش از نوشتن رساله *فی العمل مع السلطان* می‌نویسد: جری في مجلس الوزير السيد الأجل أبي القاسم الحسين بن علي المصري - أدام الله سلطانه - في جمادى الآخرة سنة خمس عشرة و أربع مائة كلام في الولاية من قبل الظلمه و

کیفیه القول في حسنها و قبحها، فاقتضى ذلك إملاء مسألة وجيزة يطالع بها على ما يحتاج

إليه في هذا الباب.^{۱۳}

سید مرتضی بعد از مرگ برادرش سید رضی منصب‌های امارت حج، دیوان مظالم و نقابت طالبیان و همه مسؤولیت‌ها برادرش را به عهده گرفت. ابن جوزی در این باره می‌نویسد:

روز شنبه سوم ماه صفر ۴۰۶ شریف مرتضی امارت حج، دیوان مظالم و نقابت طالبیان، و همه مسؤولیت‌های برادرش رضی را پذیرفت و فرمانی را که قادر بالله خلیفه وقت به او داده

بود، در حضور فخر الملک و اعیان و اشراف و قضات و فقها قرائت کرد.^{۱۴}

سید مرتضی این مناصب را تا آخر عمرش داشت و به خوبی از عهده آنها بر آمد؛ پس از در گذشت او در سال ۴۳۶ (سی سال بعد)، ابواحمد عدنان فرزند برادرش سید رضی به این مقام منصوب گردید. ابن اثیر در ذیل حوادث سال ۴۳۶ می‌نویسد:

و فيها توفي الشريف المرتضى أبو القاسم علي، أخو الرضي في آخر الربيع الأول و مولده سنة

خمس و خمسين و ثلاثمائة و ولى نقابة العلويين بعده أبو أحمد عدنان بن أخيه الرضي. ۱۵.

محقق کرکی هم می‌نویسد:

فمن ذلك ما تكرر اسماعنا من أحوال الشريف المرتضى علم الهدى ذى المجدين... بلغنا انه

كان في بعض دول الجور ذا حشمة و ثروة جسمية.^{۱۶}

دوره دوم، عصر ایلخانان مغول

پس از واژگونی سلسله آل بویه، ستاره اقبال شیعیان افول کرد و بار دیگر اقلیت شیعه زیر فشار خلافت قرار گرفت. دانشمندان شیعه بار دیگر مجبور شدند به زیر چتر تقیه پناه برند، نشاط علمی از حوزه‌های شیعه رخت بر بست و دوره رکود علوم به ویژه فقه در دنیای شیعه آغاز گردید و فقیهان به تکرار انظار شیخ طوسی بسنده کردند و در نتیجه مباحث مربوط به فقه سیاسی و قلمرو اختیارات فقیه نیز به فراموشی سپرده شد تا آن جا که برای اولین بار سلار دیلمی فتوا به حرمت اقامه نماز جمعه در عصر غیبت داد.^{۱۷}

در نیمه دوم سده هفتم هجری با واژگونی خلافت پانصد ساله عباسی که نماینده رسمی مذهب تسنن به شمار می‌رفت، قدرت سیاسی اهل سنت از دست رفت و بار دیگر شیعیان مجال یافتند که به عرصه درآیند و در گسترش دامنه پیروان و رواج اندیشه‌های خود به تکاپوهای ژرف و همه جانبه دست یازند. نفوذ خواجه نصیرالدین طوسی در هلاکو خان مغول توانست میان هلاکو و شیعیان روابط نیکویی برقرار کند. تشرف غازان خان به اسلام و گرایش وی به شیعه، روند گسترش اسلام به ویژه تشیع را در جامعه مغولی سرعت بخشید و با روی کار آمدن سلطان محمد خدابنده، اولجایتو، ستاره اقبال شیعیان اوج گرفت و در این برهه،

دانشمندانی چون خواجه نصیرالدین طوسی، علامه حلی، فخر المحققین، به تجدید بنای مذهب شیعه پرداختند و با احیای فقه شیعه، مباحث فقه سیاسی، مانند نیابت فقیه، قلمرو اختیارات فقیه و چگونگی رفتار با حاکمان نیز رواج یافت و فقیهان به اظهار نظر در این باره پرداختند. در این جا نام تعدادی از فقیهانی که با قبول منصب از جانب ایلخانان مغول به مسأله ولایت فقیه در عرصه عمل عینیت بخشیدند را ذکر می‌کنیم:

۱. **خواجه نصیرالدین طوسی:** خواجه نصیر الدین طوسی، فیلسوف، فقیه، متکلم و اختر شناس شیعی رفته رفته نزد ایلخانان نفوذ بسیار یافت و به عنوان وزیر هلاکو توانست خدمات ارزنده‌ای به اسلام، شیعه و ایران زمین بکند.

خواجه نصیر الدین طوسی احیا کننده دو پایگاه معنوی عمده محسوب می‌گردد: یکی تشیع که تبلور اندیشه ایرانی بود و طی قرون به دلیل وجود دستگاه خلافت و حکومت‌های سنی مذهب در ایران، در اختفا به سر می‌برد و مجال جولان نمی‌یافت، و اینک به پشتیبانی خواجه سر برون کرده، جایگاهی مردمی و حتی سیاسی می‌یافت و پایه‌های خود را در جامعه برای روزی که دین رسمی ایران گردد، استوار می‌ساخت، و دیگر ایجاد کانون علمی - هنری مراغه بود که می‌توان آن را گنجینه علوم و هنرهای ایران از آغاز تا آن زمان نام نهاد. با استقرار این کانون که رشیدالدین آن را «عالی» توصیف می‌کند،^{۱۸} نه تنها نمونه‌های تمدن ایرانی را که در شهرها رو به ویرانی نهاده بود، گردآوری، متمرکز و حراست کرد، بلکه سبب گردید با تجمع بخشیدن به دانشمندان و هنرمندان خودی و بیگانه از هر قوم و گروهی، افکار جدید شرق و غرب را با تمدن ایرانی ترکیب کند و نفخه نو و تر و تازه‌ای به آن بدمد تا بتواند چهره‌های جهانی به خود گیرد. نمونه این تلاش عظیم رصدخانه مراغه است.^{۱۹}

یکی از خدمات ارزنده خواجه نصیر تأسیس رصدخانه مراغه است. فضل الله بن عبدالله شیرازی در این باره می‌نویسد:

مولانا سلطان الحکماء المحققین نصیر الملة و الدین الطوسی در بندگی تخت سلطنت که قوائمه کانت علی فرق فرقد عرضه داشت که اگر رأی غیبت دان ایلخان مستصوب باشد از برای تجرید احکام نجومی و تحقیق متوالیات، رصدی سازد و زیجی استنباط کند... این سخن موافق مزاج و مزید حسن اعتنای ایلخانی گشت و تولیت اوقاف تمامت ممالک بسیطه در نظر صائب او فرمود و بر لبغ داد تا چندان مال که مؤونت استعمار و مکننت مصالح و اسباب آن را کافی باشد از خزانه و اعمال بدادند و به حکم فرمان مؤیدالدین عرضی از دمشق و نجم الدین کاتب صاحب منطق از قزوین و فخرالدین مراغی از موصل و فخرالدین اخلاطی را از تفریس احضار کرد و در مراغه از طرف شمالی بر سر پشته رفیع رصدخانه بنا

فرمود در کمال آراستگی و ذالک فی شهر سنة سبع و خمسين و ستمائه. ۲۰

۲. **فخر الدین ابوالحسن علی بن محمد الحسینی الحلّی الیحوی النسابه (ابن الأعرج):** وی از مشایخ سادات و از نقبای بزرگ^{۲۱} و در علم انساب کم نظیر بود. او در سال ۷۰۱ هجری به گردآوری انساب سادات پرداخت و در سال ۷۰۲ در گذشت و در آرامگاه حسین بن علی علیه السلام به خاک سپرده شد.

۳. **خاندان طاووسی:** از خاندان‌های روحانی که حق بزرگی بر نضح و رونق مذهب تشیع داشته، خاندان طاووس است که همه افراد آن از محققان و سیاستمداران بنام زمان بوده‌اند و چهار تن از آنان که به «ابن طاووس» شهرت دارند، از دیگران ممتازترند. نسب همگی این چهار تن به سید محمد می‌رسد که به دلیل زیبایی صورت و زشتی پا به طاووس شهرت داشت این چهار تن عبارتند از:
سید بن طاووس:

سید رضی الدین علی بن موسی بن جعفر بن طاووس الحسنی، از مشاهیر زهد و علمای شیعه که به قول ابن طقطقی «مردی محترم و مقدم علما» بود. وی با ابن العلقمی دوستی داشت و در فتح بغداد از هلاکو پشتیبانی کرد.^{۲۲} او که در حله می‌زیست به دعوت ابن العلقمی به بغداد رفت و پانزده سال در آن شهر زندگی کرد، ولی هیچ‌گاه دعوت خلیفه را برای پذیرش نقابت علویان در عراق نپذیرفت، اما همو پس از سیطره مغولان بر بغداد، دعوت هلاکو را برای پذیرش نقابت علویان پاسخ مثبت داد. این روحانی بزرگ صاحب کرامات بود و معروف است که با امامان به خصوص امام مهدی (عج) ملاقات داشته است. او حافظ قرآن بود و احادیث، اخبار، اشعار و حکایات بسیاری می‌دانست و آنها را گردآوری می‌کرد. خانه‌اش محل تجمع علما و اشراف بود و کارگزاران حکومتی و فرمانروایان مریدش بودند. از آثار معروف سید بن طاووس *فرج المهموم فی احکام النجوم*، و *الاصطغاء فی تاریخ الملوك والخلفاء* را باید نام برد. وی در سال ۵۸۹ هجری متولد و به سال ۶۶۴ وفات یافت و در حرم امام علی علیه السلام به خاک سپرده شد.^{۲۳}

ابوالمظفر عبدالکریم بن جمال الدین احمد بن طاووس: این فقیه و دانشمند معتبر شیعی به سال ۶۴۸ هجری متولد شد و نزد پدرش و همچنین علامه حلی به تحصیل پرداخت و در سال ۶۹۳ هجری در کاظمین وفات یافت و در نجف در حرم امام علی علیه السلام به خاک سپرده شد. در نظم و نثر یگانه دوران خود بود.^{۲۴} از آثار معروف او *فرحة الغری* (در اثبات این که نجف اشرف مدفن امام علی علیه السلام) و *الشمس المنظوم فی مصنّفی العلوم* (در شرح حال دانشمندان) است.^{۲۵}

ابوالفضایل احمد، جمال الدین بن طاووس: وی برادر رضی الدین و فقیهی معروف و شاعری ممتاز بود. از جمله آثار عمده این فقیه، بشری المحققین (در فقه در شش جلد) و الملاذ الفقهاء و شواهد القرآن است. این محقق که در حدود هشتاد جلد کتاب نوشته به سال ۶۷۳ هجری در حله در گذشت. ۲۶ و در جوار نیای بزرگوارش امام علی علیه السلام به خاک سپرده شد. ۲۷ چهارمین فرد از خاندان طاووس به نام و لقب عمویش رضی الدین علی معروف بوده است. ۲۸

۳. ابومحمد رضا بن فخرالدین محمد بن رضی الدین محمد حسینی افطسی آبی: از سادات شهر آوه و فقیه و نقیب شهیر دوران خود بود. او در ابتدا از شاگردان نصیر الدین طوسی بود و سپس مدتی در فراهان و آن حدود به شغل قضاوت اشتغال داشت. ۲۹

۴. علامه حلی: علامه حلی و پسرش فخرالمحققین در شیعه کردن اولجایتو نقش زیادی داشتند. عباس اقبال آشتیانی در این باره می نویسد:

علامه و پسرش فخرالمحققین به خدمت اولجایتو به سلطانیه شتافتند و علامه حلی که از مشهورترین علمای امامیه بود، دو کتاب در اصول عقاید شیعه تألیف کرد و به پیشگاه اولجایتو آورد: یکی کتاب نهج الحق و کشف الصدق و دیگری منهاج الکرامه فی باب الامامه. اولجایتو، علامه حلی و پسرش را محترم داشت و ایشان مقیم اردو شدند. ۳۰

در سفرنامه ابن بطوطه چنین آمده است:

پادشاه عراق سلطان محمد خدابنده را در حال کفر، فقیهی از فقیهان شیعیان امامی به نام جلال الدین بن مطهر مصاحب بود و چون سلطان اسلام آورد و به تبع او قومی بسیار از تاتار به شرف اسلام درآمدند این فقیه مذهب شیعه را در پیش چشم او آراست و آن را به مذاهب دیگر برتری داد و احوال صحابه و خلافت را بر او تقریر کرد... این بیانات سلطان را به قبول تشیع مایل کرد. ۳۱

۵. شهید اول: محمد بن مکی بن محمد بن حامد جزینی ملقب به شهید اول، از جمله فقیهان این دوره است که نهضت علمی در جبل عامل بنیاد نهاد که هم به سبب دستاوردهای علمی و هم به دلیل تأثیر اجتماعی و سیاسی در خور توجه است. دستاوردهای علمی و فرهنگی این جنبش تألیف کتابهای فراوان و پروردن فقیهان است. حر عاملی در مقدمه امل الآمل می نویسد:

از برخی استادانم شنیدم که در یکی از روستاهای جبل عامل در زمان نزدیک به دوره شهید، هفتاد مجتهد بر جنازه‌ای گرد آمده بودند. ۳۲

یکی از دستاوردهای علمی ارزشمند شهید اول، طرح نظریه فقهی سیاسی ولایت فقیه است و چنان که گذشت، وی در کتاب *اللمعة الدمشقية* مجموعه بزرگی از فتوایی که جز بر بنیاد ولایت فقیه امکان ندارد. گرد آورده است و در عرصه عمل نیز به عنوان نایب امام زمان به جمع آوری خمس و زکات پرداخت و در راه انجام وظیفه نیابت، بایسته دید نخست در شهرهای مجاور مناطق کوهستانی دست به کار شود و دور از چشم حکومت دمشق، در آن نواحی از جانب خود نایبانی برای مناطقی چون طرابلس و غیره تعیین کرد.^{۳۳}

یکی از فعالیت‌های سیاسی شهید اول برقراری ارتباط با نهضت سربداران است تا آن جا که خواجه علی مؤید آخرین امیر سلسله سربداران از شهید اول رسماً دعوت کرد تا به خراسان هجرت کند. بدین منظور پیکی به نام شمس الدین محمد آوی را با نامه‌ای و یک جلد کلام الله مجید به نزد وی فرستاد. شهید اول برای ادامه حرکتی که در جبل عامل شروع کرده بود از پذیرش دعوت علی مؤید سرباز زد، ولی کتاب *اللمعة الدمشقية* را برای وی فرستاد تا مردم و حکومت سربداران بر اساس فتاوی فقهی آن عمل کنند. شهید اول در سال ۷۸۶ هجری به علت مبارزات سیاسی برای پیشبرد تشیع در دمشق و به فتوای فقیه مالکی مذهب و تأیید یک فقیه شافعی شهید شد.

مبانی رفتار سیاسی فقیهان شیعه در این دوره

در قسمت اول نمونه‌های فراوانی از حسن ارتباط و حتی همکاری فقیهان با حاکمان جور و پذیرش نقابت، قضاوت و ولایت از جانب آنان را نقل کردیم. بی‌شک این همکاری‌ها بر پایه‌های نظری و مبانی فقهی این فرزندان استوار است و در این جا مبانی نظری پذیرش ولایت از حاکمان جور را در آثار فقهی فقیهان برجسته این دوره پی می‌گیریم.

امعان نظر در سخنان و آثار فقهی این دوره روشن می‌سازد که مبنای اصلی همکاری و پذیرش ولایت از حاکمان جائر را اصل ولایت فقیه تشکیل می‌دهد. بر پایه اصل ولایت فقیه، پذیرش ولایت از حاکمان جور در حقیقت استیفای بخشی از حقوقی است که معصومان علیهم‌السلام به فقیهان تفویض کرده‌اند؛ از این رو بعضی از فقیهان این دوره به صراحت اعلام کرده‌اند که گر چه در ظاهر فقیه از جانب حاکم جائر منصوب می‌شود، لیکن در واقع از جانب امام معصوم علیه‌السلام نصب شده است و فقیه باید نیت کند که این ولایت حقی است که از سوی معصومان به او تفویض شده است. استاد فقیهان شیعه، شیخ مفید، نوشته است:

و من تأمر علی الناس من أهل الحق بتمکین ظالم له و کان أميراً من قبله في ظاهر الحال،
فإنما هو أمير في الحقيقة من قبل صاحب الأمر - الذي سوَّغَه ذلك و أذن له فيه - دون
المتغلب من أهل الضلال؛^{۳۴} هر کسی (فقیهی) از اهل حق که از سوی ظالمی به امارت

نصب شود، گر چه در ظاهر از جانب ظالم امیر شده، اما در حقیقت از جانب صاحب الامر - که به او چنین اجازه و اذنی داده - امیر است نه از سوی آن ظالم سلطه گر گمراه.

شیخ طوسی نوشته است:

و من تولی ولاية من قبل ظالم في إقامه حد أو تنفيذ حكم فليعتقد أنه متولى لذلك من جهة سلطان الحق؛^{۳۵} کسی که از سوی ظالمی متولی اقامه یا تنفیذ حکمی شود باید معتقد باشد که در حقیقت از جانب سلطان حق (امام معصوم علیه السلام) متولی چنین اموری هست.

ابوالصلاح حلبی هم نوشته است:

و إن في الظاهر من قبل المتغلب فهو نائب عن ولي الأمر عليه السلام في الحكم؛^{۳۶} فقیه گر چه در ظاهر ولایت را از جانب سلطان سلطه گر می پذیرد، ولی در واقع نایب امام زمان است.

سایر فقیهان این دوره نیز بر مطلب فوق تأکید کرده اند؛^{۳۷} بنابراین مبنای رفتار سیاسی فقیهان در این دوره را همان اصل ولایت فقیه تشکیل می دهد و فقیهان نیز بر آن تصریح کرده اند. بعضی از نویسندگان و پژوهشگران معاصر به دلایل و عوامل دیگری به عنوان مبنای رفتار سیاسی بزرگان شیعه اعتماد کرده اند، از جمله:

لزوم تلاش برای تبدیل مدینه های غیر فاضله به مدینه فاضله، اعتقاد به بهتر بودن سلطان عادل کافر از سلطان ظالم مسلمان، جواز پذیرش ولایت حاکم جائر برای اقامه حق و...^{۳۸} این عوامل و دلایل، به فرض این که دلایل و شواهد تاریخی هم آنها را تأیید کند، نمی توانند مبنای رفتار فقیهان و دیگر اندیشمندان مسلمان قلمداد شوند، زیرا با این دلایل نمی توان مشروعیت همکاری و پذیرش ولایت از جانب سلطان جور را اثبات کرد. تنها اصلی که می تواند رفتار علما را توجیه کند و مشروعیت پذیرش ولایت و همکاری را اثبات نماید، همان اصل ولایت فقیه است که فقیهان خود بدان تصریح کرده اند و این عوامل که ذکر شد، پس از اثبات مشروعیت می توانند در ردیف عوامل مشوق قرار گیرند، یعنی تبدیل مدینه غیرفاضله به مدینه فاضله یا همکاری با حاکم جائر برای اقامه حق و... انگیزه همکاری فقیهان با حاکمان جور را افزایش داده و آنان را به همکاری تشویق کرده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. یتیمه الدهر، ج ۳، ص ۱۳۱؛ جهت اطلاع بیشتر ر.ک: ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید (قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چاپ اول، ۱۳۷۸ ق) ج ۱، ص ۳۱.
۲. ابوالحسن ماوردی، الاحکام السلطانیه (قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۶ ق) ص ۸۲ - ۸۸.
۳. عبدالحسین امینی، الغدیر فی الکتاب و السنة و الادب (بیروت: دارالکتب العربی) ج ۴، ص ۲۰۵.
۴. همان.
۵. همان.
۶. ابوالحسن ماوردی، پیشین، ص ۷۸.
۷. همان، ص ۷۳.
۸. عبدالحسین امینی، پیشین.
۹. همان.
۱۰. عمده الطالب، ص ۱۷۲.
۱۱. همان.
۱۲. سید مرتضی، الانتصار (قم: منشورات الشریف الرضی) ص ۱، مقدمه.
۱۳. همو، رسائل الشریف المرتضی (قم: مطبعة سید الشهداء، ۱۴۰۵ ق) ص ۸۹.
۱۴. ابن جوزی، المنتظم، ج ۷، ص ۲۶۷؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ (بیروت: دار صادر) ج ۹، ص ۲۶۳.
۱۵. ابن اثیر، پیشین، ص ۵۲۶، حوادث سال ۴۳۶.
۱۶. محقق کرکی، رسائل المحقق کرکی، رساله قاطعة للججاج فی تحقیق حل الخراج (قم: منشورات مکتبه آیه الله العظمی مرعشی نجفی) ج ۱، ص ۲۸۰.
۱۷. سلاز دیلمی، سلسله الینابیع الفقهی، به کوشش علی اصغر مروارید (بیروت: الدار الاسلامیه، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق) ج ۹، ص ۶۷.
۱۸. رشید الدین فضل الله همدانی، جامع التواریخ (تهران: انتشارات اقبال) ج ۳، ص ۶۶.
۱۹. شیرین بیانی، دین و دولت در ایران عهد مغول (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۱) ج ۲، ص ۴۰۴؛ برای اطلاع بیشتر ر.ک: عباس اقبال آشتیانی، تاریخ مغول (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۵) ص ۲ و ۵.
۲۰. فضل الله بن عبدالله شیرازی، تاریخ و صاف الحضرة در احوال سلاطین مغول (تبریز: به سرمایه کتابخانه جعفری) ج ۱، ص ۵۱ - ۵۲.
۲۱. به رؤسای شیعیان در سازمان روحانی - اداری مملکت اصطلاحاً نقیب گفته می‌شد و رئیس کل شیعیان را نقیب النقیاء می‌خواندند. «ابن طقطقی محمد بن علی بن طباطبائی، تاریخ فخری در آداب مملکت داری و دولت‌های اسلامی (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب) ص ۴۳۶».
۲۲. همان، ص ۱۹.
۲۳. همان، القسم الثانی، ص ۱۱۹۴، ۱۱۹۵.
۲۴. همان، ص ۱۱۹۴.
۲۵. مدرس رضوی، احوال و آثار و قدوة محققین (تهران: بنیاد فرهنگ ایران) ص ۲۲۲.

۲۶. همان، ص ۳۱۸.
۲۷. ابن الفوطی، الحوادث الجامعه و التجارب النافعه فی المائة السابقه (بغداد: الفرات، ۱۳۵۱ ق) ص ۳۸۲.
۲۸. مدرس رضوی، پیشین، ص ۳۱۸.
۲۹. همان، ص ۲۴۷ - ۲۴۸.
۳۰. عباس اقبال آشتیانی، تاریخ مغول (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴): ابوالقاسم عبدالله بن محمد قاشانی، تاریخ اولجایتو (تهران: بنگاه نشر و ترجمه) ص ۱۰۱.
۳۱. ابن بطوطه، سفرنامه، ترجمه محمد علی موحد (بنگاه ترجمه و نشر کتاب) ج ۱، ص ۲۱۸.
۳۲. شیخ حر عاملی، امل الآمل، به کوشش سید احمد حسینی (بغداد: بی تا) ج ۱، ص ۱۵.
۳۳. ابوالفلاح عبدالحی ابن العماد الحنبلی، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب (مصر: بی تا) ج ۶، ص ۲۹۴.
۳۴. محمد بن محمد نعمان (شیخ مفید)، المقنعه (قم: مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ ۱۴۱۰ ق) ص ۸۱۲.
۳۵. ابوجعفر حسن طوسی (شیخ طوسی)، النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوی (قم: انتشارات قدس محمدی) ص ۳۰۱.
۳۶. ابوالصلاح حلبی، الکافی فی الفقه، به نقل از: علی اصغر مروارید (گردآورنده)، سلسله الینابیع الفقهیه، ج ۱۱، ص ۵۴.
۳۷. از جمله ابن براج در المهدب (سلسله الینابیع الفقهیه، ج ۹، ص ۱۰۶) و ابن حمزه در الوسيله (سلسله الینابیع الفقهیه، ج ۲۱، ص ۱۹۹) و محقق حلی در شرایع الاسلام (قم: دارالهدی، ۱۴۰۳ ق) ص ۲۶۶.
۳۸. محسن الویری، «مبانی رفتار سیاسی بزرگان شیعه در آغاز استیلای مغولان» فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق علیه السلام، ش ۶ و ۷، ص ۷۸ - ۹۳.